

پاسخی به اریک هابزباوم درباره‌ی نگارش تاریخ انقلاب روسیه

کوپن مرفی

برگردان: مهرداد روزبه

ویراستار: منصور موسوی

* این نوشتار ویژه نشریه «سامان نو ۴» نگارش گردیده است



اریک هابزباوم

همکاران نشریه‌ی «سامان نو» لطف کرده از من خواسته‌اند تا سخنرانی‌ام در

مراسم "جایزه بزرگداشت دویچر"

را برای نشریه‌شان تنظیم کنم. نخستین انقلاب سوسیالیستی در جهان و شکستش پرسش‌هایی را پیش کشید که تمام انقلابیون جدی باید با آن‌ها دست و پنجه نرم کنند. به گمان من فروپاشی اتحاد شوروی مخاطبان بسیار گسترده‌تری را دلسرد و سردرگم کرد تا استالینیست‌های سرسختی که مارکسیسم را همان استالینیسم می‌دانستند. امیدوارم موارد ارایه شده در این مقاله به بحث‌های غیرسکتاریستی میان انقلابیون ایرانی درباره‌ی موضوعات مهم انقلاب روسیه یاری رساند.

ده سال پیش اریک هابزباوم (Eric Hobsbawm) در مراسم دویچر با عنوان «آیا می‌توانیم تاریخ انقلاب روسیه را بنگاریم؟»^۱ سخنرانی کرد. شایستگی هابزباوم، این مارکسیست تمام‌عمر و مولف کتاب‌های ابتکاری در تکامل سرمایه‌داری در سده‌ی نوزدهم، به عنوان سرآمد تاریخ‌نگاران مارکسیست دوران ما انکارناپذیر است.^۲ در آستانه‌ی فروپاشی اتحاد شوروی ارزیابی ترازنامه‌ی جنبش اجتماعی مشهود قرن بیستم از سوی او بسیار بجا بود.

با این همه، استدلال خواهیم کرد که برخی از باورهای هابزباوم چندان هم متقاعدکننده نیستند. منظور من تاکید بر هابزباوم تاریخ‌دان نیست، بلکه بررسی دوباره‌ی مجموعه‌ی از طرح‌هاست که به باور من پس از سقوط شوروی بازتاب حدوداً نامنسجم انقلاب روسیه توسط مخاطبانی گسترده‌تر در چپ است. در واقع، امروزه هنوز بسیاری از این بحث‌ها پراهمیت‌اند. با توجه به این که تقریباً شانزده سال است که بایگانی اتحاد

شوروی پیشین به روی همگان گشوده است، می‌خواهم مواردی را که هابزباوم اشاره کرده بکوم تا این بحث را در روندهای تاریخ‌نگارانه‌ی گسترده‌تری درباره‌ی انقلاب روسیه قرار بدهم و صراحتاً از کار خودم دفاع کنم.

چارچوب بحث هابزباوم درباره‌ی انقلاب روسیه چند نکته دارد که به گمان‌ام همه می‌توانیم بر سر آن‌ها توافق کنیم. یکم، ستایش هابزباوم از تریلوژی دویچر درباره‌ی تروتسکی^۳ بی‌درنگ پاسخ پرسش یادشده را می‌دهد: بله، نگارش تاریخ روسیه شدنی است، گرچه {نگارش} هر تاریخ قطعی با چنین موضوع مهمی از نظر سیاسی مشکل‌ساز است.^۴ می‌خواهم بیفزایم که نمی‌توان دیگر نوشته‌های کلاسیک مارکسیستی در این باره را نادیده گرفت. شاهکار حماسی تروتسکی، **تاریخ انقلاب روسیه**، به عنوان سنتزی از نیروهای طبقاتی شرکت کننده در {انقلاب} ۱۹۱۷ بی‌رقیب است.^۵ **نخستین سال انقلاب روسیه** اثر ویکتور سرژ (Victor Serge) هم چنان بهترین اثر در زمینه‌ی حمله‌ی سریع ضدانقلاب به قدرت شورایی است.^۶ اگر بخواهیم انقلاب روسیه را در زمینه‌ی گسترده‌تر اروپایی‌اش درک کنیم باید مطالعه‌ی استادانه‌ی پی‌یر بروئه Pierre Broué را درباره‌ی انقلاب آلمان در نظر داشته باشیم.^۷ نوشته‌های ارنست مندل (Ernest Mandel) درباره‌ی تروتسکی و استالینیسم و آثار تونی کلیف (Tony Cliff) درباره‌ی لنین، تروتسکی و سرشت طبقاتی نظام استالینیستی متن‌های ضروری برای هر علاقه‌مند به بررسی انقلاب {اکتبر} هستند.^۸ فهرست نوشته‌های کلاسیک مارکسیستی درباره‌ی دوره‌ی انقلاب روسیه بسیار بیش از این است اما در این جا نکته این است که ما از نقطه‌ی صفر آغاز نمی‌کنیم. ما بر شانه‌های سنتی غنی ایستاده‌ایم که به باور من با وجود دسترسی شانزده ساله به بایگانی‌ها هم‌تراز

۳. این تریلوژی یا سه گانه در سه جلد با عناوین پیامبر مسلح، پیامبر بی‌سلاح و پیامبر مطرود با ترجمه‌ی محمد وزیر، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۷۸ به فارسی برگردانده شده است - م.

4 Hobsbawm 1997, p. 241.

5 Trotsky 1932.

6 Serge 1992.

7 Broué 2006.

8 See Mandel, 1978, 1979, 1995 and Cliff 1955, 1975, 1976, 1978, 1979, 1989, 1990, 1991, 1993.

1 Hobsbawm 1997, pp. 241-252.

2 Hobsbawm 1962, 1975, 1987.

این قیاس با جنبش دین‌پیرایی، به کلی نادرست است. هابزباوم در این جا نیروهای محرک در پس تفسیرهای استاندارد دانشگاهی از انقلاب روسیه و گستره‌ای که در آن تفسیرهای مارکسیستی، کاملاً حساب‌شده، به حاشیه رانده می‌شوند، دست کم می‌گیرد.

روسیه‌شناسی نخست در ایالات متحد به عنوان فرزندخوانده‌ی جنگ سرد ظهور کرد و با نسخه‌ی بدل دولتی شوروی‌اش اشتراکات فراوانی داشت. اداره‌ی خدمات استراتژیک (سلف سیا CIA) به تاسیس نهادهای پژوهشی - دانشگاهی عمده یاری رساند. اندیش‌مندان برای ایجاد گذشته‌یی قابل مصرف علیه متحد پیشین و دشمن نوین یعنی اتحاد شوروی، هم‌چنان از پارادایم توتالیتر سود جستند که در رویارویی با نازی‌ها جواب داده بود.^۴ دانش پژوهی غربی جنگ سرد توسط آن‌چه استفن کوهن (Stephen Cohen) به درستی «تز استمرار» نامید، مسلط شد که تکامل سرراست و طبیعی رویه‌های سازمانی اولیه‌ی بلشویکی به گولاگ‌ها را امری مسلم می‌دانست. این روایت‌ها با معرفی چه باید کرد؟^۵ لنین به عنوان نطفه‌ی طرح کلی دیکتاتوری که پیش از انقلاب به تمامی تکامل یافته بود، آغاز شد. از این جا تا تاکید بر این که اقلیتی توطئه‌گر از بلشویک‌ها در ۱۹۱۷ با کودتایی نظامی قدرت دولتی را برای مقاصد خود به انحصار خویش در آوردند و با وحشی‌گری و ارباب، دولت



با تحقیقات دانشگاهی است. با تمام احترامی که برای اریک هابزباوم قائل‌ام، فکر می‌کنم اگر او با این سنت آشنایی بیش‌تری داشت با از سرگیری خصومت با انقلاب اکتبر، که باردیگر بر تاریخ‌نگاری سایه افکنده کم‌تر سازش می‌کرد.

دوم، هابزباوم می‌گوید که گشوده شدن بایگانی اتحاد شوروی پیشین درک ما را از جامعه‌ی شوروی تغییر می‌دهد. «اکنون بیش‌تر آن چه را در عمل اتفاق افتاده می‌توان دانست»، چرا که اطلاعاتی که «پیش‌تر پشت درهای بسته‌ی بایگانی‌ها و سنگرهای دروغ و نیمه‌حقیقت اداره‌های رسمی پنهان شده بودند» دیگر در دسترس‌اند. او به‌طور منطقی بیان می‌کند که «داده‌های بهتر یا کامل‌تر موجود باید جای داده‌های ضعیف یا ناقص را بگیرند.»^۱ متأسفانه مورد انقلاب روسیه بسیار پیچیده‌تر است. چنانکه نشان خواهیم داد، اگر مشکل ما فقط منابع بود، تفسیر معیار از انقلاب روسیه به سمت چپ، به سمت روایت کلاسیک مارکسیستی برمی‌گشت، اما درست ضد آن را می‌بینیم - چرخش تاریخ‌نگاری به سمت راست و طرح دوباره‌ی استدلال‌هایی که اغلب منابعی را که بر آن‌ها متکی هستند نقض می‌کنند.

کاستی‌های تفسیر مسلط دانشگاهی از انقلاب روسیه در هر زمانی از نیم قرن گذشته هرگز به دلیل عدم دسترسی به منابع نبوده است؛ مهم‌تر از آن، دیدگاه‌های سیاسی است. هر انقلابی ناگزیر جانبداری ایجاد می‌کند. تروتسکی خیلی خوب تاریخ‌دانانی را که با «بالا رفتن از دیوارهای جداکننده‌ی دو اردوگاه»^۲ وانمود می‌کنند بی‌طرف هستند به باد تمسخر می‌گیرد. هابزباوم از سوی دیگر استدلال می‌کند که: «البته روشن است که زمان زیادی طول خواهد کشید که گرمی شور کسانی که تاریخ انقلاب اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی را می‌نویسند به رفتار خون‌سردانه‌ی کسانی تبدیل شود که امروزه تاریخ جنبش دین‌پیرایی پروتستانی را می‌نگارند.»^۳ به نظر من

جنبش‌های اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ نسلی از تاریخ‌نگاران را به مطالعه‌ی تاریخ "از پائین" ترغیب کرد و آن‌ها تلاش کردند تا کنش‌ها و آرزوهای کسانی را بازسازی کنند که پیش‌تر از روی تاریخ نوشته شده بود

حزبی توتالیتری آفریدند، گام کوتاهی لازم بود.^۵ البته نسخه‌ی درسی جنگ سرد از «تز استمرار» که لنین را به استالین وصل کرد بدون چالش نماند. جنبش‌های اجتماعی دهه‌ی ۱۹۶۰ نسلی از تاریخ‌نگاران را به مطالعه‌ی تاریخ «از پایین» ترغیب کرد و آن‌ها تلاش کردند تا کنش‌ها و آرزوهای کسانی را بازسازی کنند که پیش‌تر از روی تاریخ نوشته شده بود. این تاریخ اجتماعی جدید در هیچ عرصه‌ای چون عرصه‌ی پرمجادله‌ی روسیه‌شناسی به تجدیدنظری اساسی نیانجامید.

4 Novick 1988, 281-319.
5 Cohen 1985.

1 Hobsbawm 1997, p. 242.
2 Trotsky 1932, p. xxi.
3 Hobsbawm 1997, p. 242.



گروه مستعدی از تاریخ‌دانان پس از دهه‌ها نکته‌ای را به یقین اثبات کردند که مورد منازعه‌ی بسیاری از مارکسیست‌ها بود: انتقال قدرت به شوراهای در سال ۱۹۱۷ اوج قیام توده‌ی مردم بود. دانش‌پژوهی جسورانه‌ی مورخان اجتماعی انقلاب روسیه، مانند الکساندر رابینوویچ و استفن اسمیت نه تنها مکتب توتالیترا را به چالش کشیدند بلکه سرانجام آن را از میدان به در کردند.^۱

دانش‌پژوهی غربی که تفسیر عصر جنگ سرد را از دوران اولیه‌ی جامعه‌ی شوروی به چالش کشیده بود، به دو دلیل در این زمینه محتاط‌تر و مسئله‌دارتر بود. یکم، منابع اولیه‌ی که

تأثیر منفی دیگر بر تاریخ‌نگاری را می‌توان به نفوذ فراگیر پسامدرنیسم نسبت داد که پوششی است آراسته برای کار برخی از تاریخ‌دانان به شدت سردرگم

در دوره‌ی انقلاب در دسترس بودند، در دوره‌ی شوروی دسترس‌ناپذیر شدند؛ دوم، نگرش ایدئولوژیک برخی از اندیش‌مندان، چارچوب دوقطبی جنگ سرد را پذیرفت. این اندیش‌مندان که تا حدی از مظاهر گوناگون استالینیسم متأثر شده بودند، در واکنشی ساده‌انگارانه به تاریخچه‌ی تبلیغاتی غرب، از آن طرف بام افتادند و ادعاهایی پوچ و بی‌پایه درباره‌ی خاستگاه مردمی استالینیسم کردند. این دانشگاهیان هر کمبودی هم که به عنوان تاریخ‌دانان از خود نشان داده باشند، در بازاریابی تخصص‌شان ماهر بودند. این مفهوم که استالینیسم توانست بر پشتیبانی قابل ملاحظه‌ی طبقه‌ی کارگر تکیه کند، آن‌گونه که متخصصی صنعتی یک دهه بعد گفت، «دیدگاهی بود که پیش از پیش مورد قبول قرار می‌گرفت».^۲

پس از سقوط اتحاد شوروی و تعدیل امتیاز دسترسی بی‌سابقه به بایگانی، چند عامل تحقیقات دانشگاهی درباره‌ی انقلاب اکتبر را شکل داده‌است. یکم، ظهور ایالات متحد به عنوان قدرت جهانی برجسته پس از جنگ سرد تغییر جهت‌ی گریزن‌ناپذیر را به راست در تاریخ‌نگاری به‌عنوان بخشی از روند گسترده‌تر سیاسی پدید آورد. از نگاه بسیاری از اندیش‌مندان غربی سقوط اتحاد شوروی کاتالیزوری برای اعتماد نابه‌جا و

اشتباه بود و ضدیت سرسختانه با کمونیسم را احیا کرد. اگر شرایط سیاسی زمانه بر ارزیابی از سیاسی‌ترین رویداد سده‌ی بیستم تأثیر گذاشته باشد، که به باور من باید گذاشته باشد، پس تغییر جهت سیاست‌های آمریکایی به راست هم باید بر تاریخ‌نگاری تأثیر نهاده باشد. در این زمینه محافظه‌کاران نبودند که بر اصول خود پای می‌فشردند، بلکه این تباهی سیاسی و اخلاقی لیبرالیسم آمریکایی بود که مرز میان متخصصان لیبرال و محافظه‌کار در زمینه‌ی انقلاب روسیه را مخدوش کرد. وقتی که ریچارد پایپز (Richard Pipes) شاهکارش را درباره‌ی انقلاب روسیه درست هنگام فروپاشی اتحاد شوروی چاپ کرد، تاریخ‌دان آمریکایی پتر کینز (Peter Kenez) به نمایندگی از سنت هم‌چنان زنده‌ی لیبرالی، پایپز را برای پیگرد قانونی انقلاب روسیه به باد تمسخر گرفت.^۳ یک نسل پیش برخی از این تاریخ‌دان‌های لیبرال حتا با مارکسیسم ور می‌رفتند اما اکنون مسئولیت ظهور دوباره‌ی تز استمرار را به دوش می‌کشند.

تأثیر منفی دیگر بر تاریخ‌نگاری را می‌توان به نفوذ فراگیر پسامدرنیسم نسبت داد که پوششی است آراسته برای کار برخی از تاریخ‌دانان به شدت سردرگم. همان‌گونه که در پیش‌گفتار **انقلاب و ضدانقلاب** به تفصیل شرح داده‌ام، پسامدرنیسم از رهیافت میان‌بر و پیدا و ناپیدا در پژوهش درباره‌ی تحلیل نظام‌مند و جامع از منابع حمایت می‌کند.^۴ به‌طور خلاصه دوره‌ی پرهیجانی که باید وقف پیشرفت تحقیقات دانش‌پژوهانه درباره‌ی انقلاب روسیه می‌شد، عمدتاً بر باد رفته است. محکوم کردن و شکایت از انقلاب روسیه به‌سان تلاشی بدفرجام در شانزده سال گذشته دوباره مطرح شده است. نکته‌ی چشمگیر در تحقیقاتی مانند کتاب **تراژدی روسیه** اثر اُرلاندو فیجس (Orlando Figes) که هابزبوم آن را کتابی بی‌نظیر می‌داند، کمبود مدارک جدیدی است که از این استدلال‌ها حمایت کند.^۵

شاید هیچ کتابی بهتر از کتاب تازه‌ی لارس لیه (Lars Lih) به نام **بازیابی لنین: چه باید کرد؟ در متن ضعف‌های اساسی تحقیقات غربی را درباره‌ی دوره‌ی انقلابی روشن نکند**. به گفته‌ی لیه نسخه‌های ترجمه‌شده‌ی درسی استناد دارد **چه باید کرد؟**، نخستین حلقه‌ی کدایی در زنجیر سرکوب بلشویکی را نشان می‌دهد که به نحو گریزن‌ناپذیری به استالینیسم می‌انجامید.^۶ این افسانه چنان فراگیر شد که حتا جرج بوش نیز آن را به کلکسیون خود افزود و چند ماه پیش گفت: «اوایل دهه‌ی ۱۹۰۰، وکیلی تبعیدی در اروپا جزوه‌ی بی‌نام "چه باید

3 See Pipes 1990 and Kenez 1991.

4 Murphy 2005, pp. 2-4.

5 See Figes 1996 and Hobsbawm 1997, p. 250.

6 Lih 2006.

1 See Rabinowitch 1976 and Smith 1983.

2 Shearer 1996, p. 14.

بهرتر کارگری می‌انجامید: کارگران نمایندگانی انتخاب می‌کردند و یک‌صدا خواستار توقف آزار و اذیت‌ها می‌شدند. آن‌چه من در کارخانه‌های فلزی مسکو جالب یافتم این بود که حتی پیش از قیام ۱۹۱۷ تقسیم‌بندی‌های متعدد بر مبنای مهارت، جنس و سن در کارگاه‌ها در این فرایند برچیده شدند. در واقع، موردی که به رویارویی نهایی با صاحب کارخانه، لولی گوژون (Lulii Guzhon) انجامید، خواست کارگران برای افزایش حداقل



دستمزد کارگران تازه‌وارد و زنان بود. این باعث شد که گوژون که از قبیل جنگ سود برده بود، تهدید به بستن کارخانه کند چراکه به نظر او خواست حداقل حقوق «ضد دولتی و ضددمکراتیک بود چون طبقه‌ی ممتازی را به‌وجود می‌آورد که وسیله معاش خود را به هزینه‌ی دیگر طبقه‌ها تأمین می‌کرد.»^۵

جدا از محیط اجتماعی کوچک و در حال کاهش مبارزان جنگ سرد، امروزه تاریخ‌نگارانی تلاش می‌کنند تا زمان را به عقب برگردانند و سهم مهم تاریخ‌دانان اجتماعی را کاملاً نادیده بگیرند. هابزباوم می‌گوید: «می‌توانیم با حداقل شک بگوییم که در پاییز ۱۹۱۷ رادیکالیسم جنبش عظیم مردمی که بلشویک‌ها از آن حداکثر استفاده را بردند، دولت موقت را جارو کرد» و در ادامه می‌گوید: «این ایده که اکثر چیزی جز یک نوع کودتای توطئه‌آمیز نبود، به راحتی اثبات شدنی نیست.»^۶ دوگانگی نظر هابزباوم درباره‌ی انقلاب اکتبر با چند «ضدونقیض‌گویی» و پرسش «چه می‌شد اگر؟» بیان می‌شود. به این معنا در راستای جو غالب بر تاریخ‌نگاری است که می‌پرسد: «آیا می‌شد از انقلاب اکتبر اجتناب کرد؟ چه می‌شد اگر بلشویک‌ها تصمیم می‌گرفتند زمام امور را در دست نگیرند یا آن را با ائتلاف گسترده‌ی بی‌احزاب سوسیالیست یا سوسیالیست - انقلابی شریک می‌شدند؟» هابزباوم استدلال می‌کند که «اگر از انقلاب، روسیه‌ی دموکراتیک ظهور می‌کرد

کرد" چاپ کرد که در آن طرح خود را برای برپا کردن انقلاب کمونیستی در روسیه بیان کرده بود. دنیا به حرف‌های لنین توجه نکرد و هزینه‌ی سرسام‌آوری برای آن پرداخت.»^۱

لیه به طرز نظام‌مندی روایت نسخه‌های درسی استاندارد از چه باید کرد؟ را افشا و اثبات می‌کند که ثابت‌قدم‌ترین قهرمان آزادی سیاسی در جنبش انقلابی روسیه کس دیگری غیر از لنین نبوده است. لیه در تاریخ‌نگاری‌اش اظهار می‌کند که «گاهی گمان می‌بریم که شکاف واقعی درون حزب بین جناح افراد مقبول و شایسته و جناح بی‌سروپاهای بی‌اخلاق و خشک‌اندیش بوده است.»^۲ برای آن‌هایی که با دقت این اثر ارزنده را می‌خوانند، تنها یک توصیف برای وحشت همیشگی از لنین وجود خواهد داشت: متخصصان دانشگاهی و مشاهیر برجسته در این زمینه، در شتاب‌شان برای شیطانی جلوه دادن لنین، هرگز از خواندن نظام‌مند آثار او خسته نشدند.

تاریخ‌دانان اجتماعی دهه‌ی ۱۹۷۰ و سنت مارکسیستی، هردو، به درستی توجه خود را به شورش‌های توده‌ی سال‌های ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ متمرکز کردند: کارگران از طریق کشمکش با کارفرمایان خود، حرکت‌های اعتصابی، تشکیل شوراهای کمیته‌های کارخانه و از این قبیل آموزش می‌دیدند. تفاوت مارکسیست‌ها با تاریخ‌دانان اجتماعی در مساله‌ی کارگزاران است. جان ماروت (John Marot) به‌طرز متقاعدکننده‌ی استدلال کرده است که تاریخ‌دانان اجتماعی لیبرال تمایل داشته‌اند تا نقش انقلابی‌ها به‌ویژه بلشویک‌ها را به عنوان بخش اساسی این رادیکال‌سازی کم‌رنگ جلوه دهند.^۳ در واقع اکنون می‌دانیم که در طولانی‌ترین اعتصاب سیاسی تاریخ جهان از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۶، تمامی شخصیت‌های مهم معاصر نقش انقلابی‌ها را در سی اقدام در ارتباط با موضوعاتی چون کشتار کارگران معدن طلای لنا و تعلیق دوما پذیرفته‌اند. فهمیده‌ام که نقش کاتالیزوری انقلابی‌ها این بوده که نه فقط کارخانه‌هایی خاص بلکه حتی کارگاه‌های ویژه‌ای را به این اعتصابات می‌کشانده‌اند. بحث درباره‌ی اقدامی صنعتی و سیاسی می‌بایست در محل کارگاه انجام می‌شد. در گزارشی به آخرانا (Okhrana) آمده است: «شوروترین‌ها را در کارخانه پیدا کنید تا بقیه ماست‌شان را کیسه کنند.» کارگران بلشویک و، پس از دستگیری آن‌ها، سوسیالیست‌های انقلابی شوروترین‌ها بودند.^۴ اما نباید کارگران مبارز را در این جنبش شوق‌انگیز فقط قربانی بدانیم. دسته‌های انقلابی به‌رغم دستگیری‌های منظم آخرانا و اعزام کارگران مبارز به جبهه‌ی جنگ تجدیدحیات می‌یافتند. اقدامات خشن مدیریت و آخرانا عملاً به سازماندهی

1 Washington Post, 5 September 2006.

2 Lih 2006, p. 439.

3 Marot 1994.

4 Murphy 2005, chapter 1.

5 Murphy 2005, chapter 2.
6 Hobsbawm 1997, p. 244.



بهتر بود و این چیزی است که بیش تر مردم با آن موافق اند.^۱ این دوگانگی درباره‌ی انقلاب اکتبر هنوز بر این عرصه مسلط است - بسیاری از تاریخ‌دانان، اکتبر را آن قدر پراعتبار نمی‌دانند که چون یک انقلاب راستین پرولتری در نظر آورند. این تاریخ‌دانان به شدت ضدمارکسیست چنان درک انعطاف‌ناپذیری از انقلاب راستین پرولتری دارند که کمی غریب به نظر می‌رسد؛ اما بیا باید بپذیریم که با یک انقلاب پرولتری روبرو هستیم. اگر روایت

درخشان فیلیپ فُرنر (Philip Foner) را از تاثیر بی‌واسطه‌ی انقلاب اکتبر بر سیاست آمریکا بخوانید، درمی‌یابید که این رویداد برای هرکس که کمی به چپ‌گرایان میانه‌رو گرایش داشت نشانه‌ی رویایی امید و آرزو بود. برای نمونه در راهپیمایی توده‌یی در پارک ویو پالاس (Parkview Palace) نیویورک پانصد کارگر پیش‌قدم شدند تا برای دفاع از اتحاد شوروی علیه هجوم آلمان به ارتش سرخ بیوندند و صدها زن کارگر زیورآلات‌شان را به انقلاب روسیه هدیه دادند تا پشتیبانی‌شان را از آن نشان دهند.^۲ اما شاید این کارگرا فریب خورده بودند. وقتی لوید جرج زانوی غم بغل گرفته بود که «سراسر اروپا آکنده از روح انقلاب است»، شاید کارگران اروپایی که هزار هزار به احزاب کمونیست می‌پیوستند از ماهیت فاسد انقلاب روسیه بهتر آگاه بودند.^۳ شاید حق با متخصصان دانشگاهی باشد و آن‌ها درک بهتری از معیارهای انقلاب راستین و از عدم دسترسی انقلاب روسیه به آن معیارها داشته باشند. اما اگر واقعا این طور است، خوب است ما را نیز از جزییات سابقاً ناشناخته‌ی این انقلاب آگاه کنند.

عملاً هیچ چیز جدیدی کشف نشده است که آنچه را درباره‌ی اکتبر می‌دانیم یا باید بدانیم، زیر سوال برد. می‌دانیم که ۵۰۷ نماینده از ۶۷۰ نماینده که به کنگره‌ی دوم شوروا رسیدند، از انتقال قدرت به شوروا پشتیبانی کردند و تقریباً همه‌ی آنانی که از آن بیرون آمدند جزء ۱۶۳ نماینده‌ی اقلیتی بودند که در وهله‌ی نخست با قدرت شورایی مخالف بودند.^۴ قدرت به شوروا واگذار شد - نهادی که سیاست دولت را در فاصله‌ی کنگره‌ی شوروا تعیین می‌کرد - و نه به حزب بلشویک، گرچه

می‌دانیم که ۵۰۷ نماینده از ۶۷۰ نماینده که به کنگره‌ی دوم شوروا رسیدند، از انتقال قدرت به شوروا پشتیبانی کردند

این حزب به عنوان رادیکال‌ترین تجلی قیام مردمی به حق جایگاهی مسلط در شورای کمیسرهای مردمی داشت. بحث درباره‌ی استفاده از قدرت امروز مانند سال ۱۹۱۷ داغ است. در اسناد اس.آر.ها و منشویک‌های راست چیزی یافت نمی‌شود که نشان دهد پیش از، در طی یا پس از کنگره‌ی دوم اگر بلشویک‌ها از کاربرد قدرت پرهیز می‌کردند، آن‌ها گرایش به حمایت از قدرت شوروا داشتند - کاری که سوسیالیست‌های میانه‌رو در تلاش برای براندازی رژیم شوروی از آن بدشان نمی‌آمد. این جا آشکارا

معیاری دوگانه به کار برده شده است: همان تاریخ‌دانانی که ناراحت‌اند بلشویک‌ها از تسلطشان بر کمیته‌ی انقلابی - نظامی شوروی پتروگراد استفاده کردند تا دولت موقت را براندازند و قدرت سیاسی را به کنگره‌ی شوروا تفویض کنند، به وضوح درباره‌ی توطئه‌های نظامی منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی سکوت اختیار کرده‌اند.

هابزباوم با توجه به پیشینه‌ی کاملاً ضدانقلابی احزاب لیبرال در سراسر سال ۱۹۱۷ و با اشاره به این نکته که حتی تاریخ‌دانان لیبرال نمی‌توانند با یقین استدلال کنند که روسیه‌یی دمکراتیک - پارلمانی در آن مقطع امکان‌پذیر بود، کادتها را قهرمانان دمکراسی نمی‌داند.^۵ این‌ها بی‌تردید ده سال پیش درست به نظر می‌رسید اما مارک استاینبرگ (Mark Steinberg) سردبیر کنونی *اسلاویک ریویو* (Slavic Review) به‌تازگی تلاشی شگفت‌انگیز کرده تا کادتها را احیا کند؛ او می‌گوید لیبرال‌ها با الهام گرفتن از «روایهای سیاسی شریف و جسارت سیاسی عملی» تلاش کردند تا «حکومت دمکراتیک نوینی پدید آورند.» در نهایت، این تلاش‌های دمکراتیک تحت‌الشعاع اقتدارگرایی لنینیست‌ها قرار گرفت که «بیرون از محفل کوچک فعالان سیاسی، کم‌تر شناخته شده یا درک شده بودند.»^۶ منظور هابزباوم از امکان «ائتلافی گسترده‌تر با دیگر سوسیالیست‌ها» جدی‌تر است اما در نهایت طرح را ضایع می‌کند. لنین و بلشویک‌ها از مصالحه با منشویک‌ها و اس.آر.ها بدشان نمی‌آمد، اما سازش بر چه مبنایی؟ کادتها آن قدر در سرسپردگی‌شان در جریان کودتای گرنیلف بی‌آبرو شده بودند که لنین انتقال مسالمت‌آمیز قدرت به شوروا را مطرح کرد - مشروط به اینکه سوسیالیست‌های میانه‌رو از رویدادهای شش

1 Hobsbawm 1997, pp. 242-243, 248-249.

2 Foner 1967, p. 82.

3 Reese 1997, p. 14.

4 Rabinowitch 1976, pp. 291-292.

5 Hobsbawm 1997, p. 246.

6 Steinberg 2001, pp. 42, 258.



ماه پیش از آن درس می‌گرفتند و از احزاب بی‌اعتبار طبقه‌ی حاکم قطع امید می‌کردند. در واقع، کنگره‌ی دوم شوراهای به اتفاق آرا به چنین حکومت ائتلافی از احزاب که در شوراهای نمایندگی می‌شدند رای داده بود، اما به سرعت اقلیت سوسیالیست‌ها تصمیم گرفت تا قطع‌نامه‌ی را که خودشان به آن رای داده بودند نادیده بگیرد، بلشویک‌ها را برای براندازی دولت موقت محکوم کرد و با قهر و غضب از کنگره بیرون رفتند. الکساندر رابینوویچ (Alexander Rabinowitch) نشان می‌دهد که در بحث‌های ماه نوامبر منشویک‌ها و اس.آرهای راست تمایل کمی به گفت‌وگو با رژیم بلشویکی داشتند، یا به گفته‌ی ویکتور سرژ خواستار تسلیم بی‌قیدوشرط پیروزمندان بودند.^۱

به‌طور خلاصه، تقسیم طبقاتی سال ۱۹۱۷ که تروتسکی، سرژ و دیگران در آثار کلاسیک مارکسیستی بر آن تاکید کرده‌اند، امروزه به‌راحتی از سوی هابزباوم و تاریخ‌دانان لیبرال به فراموشی سپرده می‌شود. در ایالات متحد با شیوه‌های به واقع ناشیانه‌ی دانشگاهی می‌کوشند تا به افسانه‌ی هواداری منشویک‌ها و اس.آرها از سوسیال دموکراسی تداوم بخشند. این‌جا دیگر نه منابع بایگانی جدید بلکه یادآوری ساده‌ی فعالیت‌های منشویک‌ها و اس.آرها کفایت. ویکتور سرژ شرح می‌دهد که چگونه منشویک‌ها و اس.آرهای راست پس از ترک کنگره‌ی دوم شوراهای به‌سرعت با کادتها و اربابان صنایع متحد شدند تا کمیته‌ی امنیت عمومی را تشکیل دهند که آشکارا برای براندازی به سربازان متوسل شد، اما حتا یک هنگ هم به آن‌ها پاسخ مثبت نداد. پس از آن اس.آرهای راست به رهبری آبراهام گوتز (Abraham Gotz) و پشتیبانی منشویک‌ها تلاش کردند تا شورش شکست خورده‌ی یونکرها (زمین‌داران کلان) را در اتحادی نامناسب با سلطنت‌طلب‌ها، افسران ارتش و سوسیالیست‌های ضد شوری سازمان دهند. چند هفته بعد اس.آرهای راست به سرکرده‌ی قزاق و همکار بعدی نازی‌ها پتر کراسنوف (Petr Krasnov) که به سمت پتروگراد پیشروی می‌کرد پیشنهاد کمک نظامی دادند. بعدها دان (Dan) منشویک اعتراف کرد که امیدوار بودند بلشویک‌ها با «نیروی نظامی نیست و نابود شوند». سرژ تفسیر می‌کند که «در این مقطع هیچ چیز تراژیک‌تر از تباهی اخلاقی دو حزب بزرگ سوسیالیسم دموکراتیک نیست.»^۲ اکنون هیچ منبع جدیدی این واقعیت را تغییر نخواهد داد که منشویک‌ها و اس.آرهای راست در سرنوشت‌سازترین لحظه‌ی تاریخ طبقه‌ی کارگر از مجلسی که به صورت دموکراتیک انتخاب شده بود و نماینده‌ی توده‌های مردم روس بود بیرون آمدند و به نیروهای واپس‌گرا پیوستند.

درواقع تاکتیک‌های ناشرافتمندانه‌ی منشویک‌ها و اس.آرهای راست به دولت ائتلافی سوسیالیستی با بلشویک‌ها و اس.آرهای چپ انجامید. اکنون می‌توان افسانه‌ی پیروزی انتخاباتی اس.آرهای راست را کنار گذاشت که آن را فقط برای نقشی که در تبلیغات ضدبلشویکی داشت مطرح کرده بودند. الیور رادکی (Oliver Radkey) تاریخ‌دان انتخابات مجلس مؤسسان می‌گوید که آرا بیش از حد به سود اس.آرهای راست بود که نه سوسیالیست و نه انقلابی بودند بلکه «کادت بودند هرچند خودشان قبول نداشتند».^۳ افزون بر آن امروز می‌دانیم که در سه ناحیه‌ی بین اس.آرهای راست و چپ تمایز وجود داشت، اس.آرهای چپ با اختلاف رای دو به یک در کل بالتیک، نه به یک در کازان و سی‌ودو به یک در پتروگراد پیروزی چشمگیری داشتند.^۴ در مطالعه‌ی تازه درباره‌ی ایالت ساراتوف نشان داده شد که دهقانان آن‌جا گله می‌کردند که به اجبار به اس.آرهای رای داده‌اند و می‌خواستند رای‌شان را به‌خاطر حکم ارضی حزب به بلشویک‌ها تغییر دهند.^۵ اکنون مگر بخواهیم بپذیریم که دهقانان در شورش گسترده‌شان علیه زمین‌داران عملاً هم‌زمان به بازپس‌دادن قدرت به کادت‌های در لباس اس.آرهای رای دادند که به گمان من نتیجه‌ای گریزناپذیر است؛ بلشویک‌ها ۲۵ درصد و اس.آرهای چپ که اکثریت اس.آرها شمرده می‌شدند ۴۰ درصد آرای مردم را به خود اختصاص دادند و به‌همراه هم پیروز انتخابات شدند. در چنین شرایطی، استدلال ساده‌ی رزا لوکزامبورگ مبنی برای این‌که قدرت به مجلس مؤسسان واگذار شود، عملاً به معنای آن بود که باید قدرت در ظاهر کاذب «دموکراسی» به نحو کارآمدی به طبقه‌ی حاکم بازگردانده شود. در کودتای اس.آرهای راست هیچ چیز دموکراتیکی وجود نداشت و آن مجلسی که نه نماینده‌ی اس.آرهای و نه نماینده‌ی توده‌های روس باشد به کلی غیردموکراتیک است.

از نظر اریک هابزباوم انقلاب اکتبر اشتباه بود. او می‌پرسد: «چه چیزی باعث شد بلشویک‌ها تصمیم بگیرند با برنامه‌ی آشکارا غیرواقعی انقلاب سوسیالیستی قدرت را به دست بگیرند؟» چرا برنامه‌ی بلشویک‌ها غیرواقعی بود؟ او به کنایه به آن چه «افسانه‌ی انقلاب آلمان می‌نامد اشاره می‌کند که نتوانست آن‌گونه که بلشویک‌ها در سر می‌پروراندند به یاری انقلاب روسیه بیاید. هابزباوم به یاد می‌آورد که «نسل من با داستان خیانت به انقلاب ۱۹۱۸ آلمان بزرگ شد» اما بر اساس نظر خود او «آلمان به بخش انقلابی اروپا تعلق نداشت... انقلاب اکتبر آلمانی یا چیزی شبیه به آن جدی نبود و بنابراین خیانتی هم در کار نبود.»^۶ به باور من پژوهش درخشان پی‌یر بروئه

3 Radkey 1963, pp. 469, 301.

4 Gusev 1975, pp. 336-338.

5 Raleigh 2002, p. 46.

6 Hobsbawm 1997, pp. 246-248.

1 Rabinowitch 1976, p. 96.

2 Serge 1992, pp. 79-106.



درباره‌ی انقلاب آلمان، به‌شایستگی این مفهوم «افسانه»‌یی از انقلاب آلمان را رد می‌کند.

هابزباوم در مورد جنگ داخلی با آرلاندو فیگس (Orlando Figes) هم‌رای است که بلشویک‌ها چون با پرچم سرخ می‌رزمیدند به پیروزی رسیدند اما به نادرست به نام شوراها^۱ متاسفانه هابزباوم خاستگاه جنگ داخلی را درست تشخیص نمی‌دهد. به نظر مارکسیست‌ها، جنگ داخلی ادامه‌ی نبرد طبقاتی بود که از ماه فوریه آغاز شده بود. در سراسر سال ۱۹۱۷ راست افراطی و لیبرال‌ها پشت هم تکرار می‌کردند که استفاده از قهر بی‌رحمانه راه‌حل طبقاتی آن‌ها در مقابل شورش است. با این همه، هنوز کتاب‌های درسی معمولی، بلشویک‌ها را به جنگ کثیف متهم می‌کنند و بیان می‌کنند که جنگ داخلی با دست‌یازی شوراها به قدرت یا بستن مجلس مؤسسان در ماه ژانویه آغاز شد.

به عقیده‌ی من مهم‌ترین کشف بایگانی‌ها نه از بایگانی اتحاد شوروی پیشین بلکه از بایگانی‌های رییس‌جمهور ویلسن و کابینه‌اش یافت شده است. کتاب دیوید فاگل‌سانگ (David Foglesong) به نام **جنگ پنهان آمریکا با بلشویسم** نشان می‌دهد که درست چند هفته پس از انقلاب اکتبر، ایالات متحد مبالغ عظیمی پول نقد به سوی نیروهای سفید مخالف شوروی سرازیر کرد. وزیر خارجه رابرت لنسینگ (Robert Lansing) درحالی که علناً ادعا می‌کرد که ایالات متحد به پیش‌برد دموکراسی در روسیه کمک می‌کند، در نهان رییس‌جمهور ویلسن را متقاعد می‌کرد تا به تلاش جنگی در جبهه‌ی شرق ادامه دهد که برای تاسیس یک دولت روسی باثبات از طریق «کودتای نظامی» ضروری بود. در چند سال بعد، دولت آمریکا ده‌ها میلیون دلار به سوی جنگ‌سالاران یهودستیز قزاق سرازیر کرد تا چنین دیکتاتوری نظامی که مطیع منافع آمریکا بود را بنا کند.^۲ ذکر این نکته ضروری است که متخصصان امور روسیه همه‌ی این‌ها را می‌دانند اما من هنوز حتا به یک منبع در مطالعات دانشگاهی انقلاب روسیه برنخورده‌ام که به آن اشاره کند؛ حتا در مطالعه‌هایی که بر قزاق‌های ناحیه‌ی دُن متمرکزند.^۳

مارکسیست‌ها باید اصرار بورزند که کمک‌های گسترده‌ی نظامی ایالات متحد، بریتانیا و فرانسه به نیروهای سفید نقطه‌ی آغاز هر بحث صادقانه درباره‌ی تباهی انقلاب روسیه خواهد بود. بدون چنین حمایتی، نیروهای سفید، از همان آغاز، هرگز نمی‌توانستند سر بلند کنند. اکنون می‌دانیم که این ادعای

تروتسکی که ارتش سفید، ارتش مزدور امپریالیسم غرب بوده، کاملاً درست بوده است. همین‌طور می‌دانیم که ایالات متحد، بریتانیا، فرانسه و متحدان‌شان ده‌ها هزار سرباز را به خاک شوروی می‌فرستادند. وینستون چرچیل این سربازان را «محور اصلی» اتحاد نیروهای ضدبلشویک می‌نامید. این را نیز می‌دانیم که همین که کمک غرب به ارتش سفید در اواخر سال ۱۹۱۹ قطع شد، جنگ داخلی نیز به سرعت پایان گرفت.^۴

هابزباوم ادعا می‌کند که در دوران پس از جنگ داخلی «مقدر شد انقلاب روسیه درکشوری عقب‌مانده و کمی بعد مطلقاً ویران، سوسیالیسم را بسازد.»^۵ بی‌شک اقتصاد واقعاً ویران بود اما بی‌اغراق، ساختن سوسیالیسم در چنان بافتی مشکل بود. از منظر سنت مارکسیستی، این فاجعه‌ی اجتماعی و اقتصادی، و نه سیاست‌هایی با محرک ایدئولوژی، بنیاد مادی ظهور استالینیسیم بود.

شکی نیست که دوره‌ی سیاست اقتصادی جدید (نپ)، از ۱۹۲۱ تا ۱۹۲۸، دوره‌ی اضمحلال هم شوراها و هم دموکراسی حزبی بود. اما این اضمحلال از پیش معلوم یا خطی نبود. حتا پس از محاکمه‌ی اس.آرها در سال ۱۹۲۲، اعضای این سازمان که سعی در کودتای نظامی و قتل لنین داشتند، آزادانه در کارخانه‌ی داس و چکش (Hammer and Sickle Factory) سخن می‌گفتند و برای انتخابات شورای مسکو نامزد اعلام می‌کردند. در نبرد جناحی سال ۱۹۲۳، اعضای جناح‌های اکثریت و اقلیت کمیته‌ی مرکزی در هسته‌های کارخانه‌ها از موضع خاص خود صحبت می‌کردند. اما در سال ۱۹۲۶ دموکراسی حزبی ظاهری بود. آرا کارخانه داس و چکش با بیش از چهارصد رای به اخراج اپوزیسیون و فقط دو رای در مخالف با آن، نماد این دموکراسی ظاهری بود. تعقیب اپوزیسیون و ارسال یادداشت‌هایی ناشناس به سخنران نشان می‌دهد که این موضوعی برنامه‌ریزی شده بود. شانزده یادداشت از هفده یادداشت ناشناس در میتینگ اخراج اپوزیسیون یا مخالف خط سیاسی پولیت‌بورو یا خواهان گوش دادن به حرف‌های اپوزیسیون بودند.^۶

ساکت کردن اپوزیسیون همزمان شد با تلاش برای تبدیل سازمان حزب در کارخانه‌ها به نهادی که جریمه‌های اقتصادی وضع می‌کرد و می‌کوشید نیروی کار را منضبط کند. با این همه، مخالفت‌های آشکار در اتحادیه‌های کارگری بیش از همین مخالفت‌ها در حزب ادامه داشت. یک کارگر کارخانه‌ی داس و چکش در یک کنفرانس اتحادیه‌های کارگری در سال ۱۹۲۶ شکایت می‌کرد که «مدیران تراست با اتومبیل این‌طرف و آن‌طرف می‌روند، در حالی که برنامه‌ی کاهش هزینه‌ها پشت کارگر را خم کرده، دهقان‌ها را فریب می‌دهند و می‌پیچانند و

1 Hobsbawm 1997, p. 250.

2 Foglesong 1995, pp. 87, 104. From May to December 1919 alone, the U.S. supplied \$16,000,000 in arms and other materials to the White Armies.

3 Holquist 2002.

4 Lincoln 1989, p. 281.

5 Hobsbawm 1997, p. 248.

6 Murphy 2005, chapter 5.



مشورت در فرایند کاری.»^۲ من این را توصیفی از یک نظام کاملاً متفاوت با سرمایه‌داری می‌دانم. این ارزیابی از روابط صنعتی در دوره‌ی نپ بسیار متفاوت است با آنچه کُنکر یک دهه پیش ادعا می‌کرد: آن زمان مدعی بود که سوسیالیسمی که از جنگ داخلی برخاست «بر قدرت عوامل دولتی — چکا و اردوگاه‌های کار اجباری — متکی بود تا سرسپردگی‌اش را به اهداف و خط‌مشی‌های تعریف‌شده از مرکز تضمین کند.»^۳ برای محک زدن و داوری درباره‌ی جوامع، میزان زندانی کردن‌ها و وحشت مردم فشارسنگ‌های خوبی‌اند اما ممکن است اندیش‌مندان امریکایی بخواهند با منطق استفاده از چنین چوب خطی در مبنایی ثابت بیاندیشند. در واقع می‌دانیم که دولت جوان شوروی کارگران و شهروندان اندکی را زندانی کرد. در خلاصه‌ی فعالیت‌های گ. پ. او، از ۱۹۲۲ تا ۱۹۲۸، که به تازگی انتشار یافته، بیش از سه هزار اعتصاب گزارش شده ولی تنها در شش اعتصاب مقامات حکم به دستگیری اعتصاب‌کنندگان داده‌اند. کل جمعیت زندان‌های روسیه در سال ۱۹۲۵ تنها به ۱۰۰۰۰۰ تن می‌رسید که اقلیت کمی از آن‌ها سیاسی بودند.^۴ آن آپلباوم (Anne Applebaum) در مطالعه‌ی درباره‌ی گولاگ‌ها، که برای‌اش جایزه‌ی پولیتزر به ارمغان آورد، باکراه می‌پذیرد که تا پایان سال ۱۹۲۷ تنها ۳۰۰۰۰ (۹) شهروند روسی زندانی بودند و زندانیان سیاسی تا سال ۱۹۲۵ از

به این می‌گویند اسمیچکا (اتحاد کارگر و دهقان).»^۵ حتی در سپتامبر ۱۹۲۷ حزب نمی‌توانست مخالفت‌های بیرون از صفوف خود را فرونشاند. یک گزارش شکایت می‌کرد که هسته‌ی کارخانه کاملاً درهم‌ریخته است: «وضعیت ایدئولوژیک در هسته‌ی ما بد است. کمونیست‌های مست با هم دعوا می‌کنند. کارگرها کمونیست‌ها را اذیت و کارهایشان را خراب می‌کنند ولی آن‌ها ساکت می‌مانند. ما هیچ تهییج فردی یا گروهی نداریم.»

تاریخ‌دانانی که می‌خواهند ۱۹۱۷ و استالینسم را به هم وصل کنند، نپ برای‌شان مشکلی بزرگ است. من در بررسی‌ام از کارخانه‌ی داس و چکش کوشیدم نشان دهم که آرمان‌های ۱۹۱۷ سرانجام در محیط کارگاه با استالینسم رو به قدرت برخورد کرد. در کارخانه‌ها زندگی بسیار پرتحرک، فعال و کمابیش با مَداری وجود داشت که با اعمال زور نخستین برنامه‌ی پنج ساله متفاوت بود. در نپ صداهای مخالف خارج از حزب شنیده می‌شد؛ کارگرها می‌توانستند در کارخانه‌ها فزایض دینی خود را انجام بدهند و انجام می‌دادند. بیش‌تر زنان کارگر منظم‌اً در گردهمایی‌های زنان شرکت می‌کردند چون این نشست‌ها جایی بود که شکایت‌های‌شان شنیده و در جهت رفع‌شان کاری صورت می‌گرفت. بیش‌تر کارگران عضو فعال اتحادیه‌ی کارگران فلزکار بودند و به‌درستی انتظار داشتند نمایندگان‌شان به نگرانی‌های‌شان پاسخ بدهند: بیش از ۱۳۰۰۰ شکایت در سال‌های ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ دریافت و در بیش‌تر موارد به نفع کارگران رای داده شد. سازمان‌های اتحادیه‌یی که به هیچ‌وجه نهادی دولتی علیه منافع طبقه‌ی کارگر نبودند، آن‌گونه که بعدها شدند، محلی بودند که کارگران منبع موثر قدرت‌شان می‌دانستند. سازمان اتحادیه‌یی در سال ۱۹۲۵ چنان قوی بود که مدیر کارخانه‌ای بعدها نوشت که نماینده‌ی اتحادیه‌ی کارگری بیش‌تر از مدیران در کارگاه‌ها قدرت دارد.^۱ کارگران به رغم بحران هفت ساله‌ی دوره‌ی جنگ به سطح دستمزد واقعی‌یی دست یافتند که کم‌وبیش از سطح دستمزدهای پیش از جنگ تا سال ۱۹۲۶ بیش‌تر بود. به‌طور خلاصه، اکنون مدارک بایگانی‌ها اثبات می‌کند که بیش‌تر ملاحظات سیاسی نپ — سیاست طبقاتی به سود کارگران در صنعت — بر مصلحت اقتصادی مقدم بود. دایان کُنکر (Diane Koenker) در جریان مطالعه‌ی تازه‌اش درباره‌ی کارگران چاپ، سند دیگری از سازمان‌های کارگری قدرت‌مند پیدا کرده است. بر اساس نظر او کارگران چاپ در اواسط دوره‌ی نپ «نظارت بر چهار ناحیه‌ی کلیدی را در دست داشتند: رابطه با سرپرستان، مسائل مربوط به انضباط نظم، روش‌های پرداخت دستمزد و

سازمان اتحادیه‌یی در سال ۱۹۲۵ چنان قوی بود که مدیر کارخانه‌ای بعدها نوشت که نماینده‌ی اتحادیه‌ی کارگری بیش‌تر از مدیران در کارگاه‌ها قدرت دارد

شرایط خوبی برخوردار بودند. در دهه‌ی ۱۹۳۰ بود که جایگاه آن‌ها تا حد جانین معمولی کاهش یافت.^۵ مطالعه‌ی نظام‌مندتر نظام‌مندتر آلگ خلونیوک (Oleg Khlevniuk) درباره‌ی گولاگ‌ها از سال ۱۹۲۹ آغاز می‌شود چراکه به گفته‌ی او «سیستم

2 Koenker 2005, p. 141.

3 Koenker 1994, p. 192.

4 Rogovin 1993, p. 10. These figures are consistent with *Obshchestvo Memorial: Sistema ispravitel'no-trudovoykh lagerie v SSSR, Spravochnik* 1998, p. 17 which states there were 200,000 prisoners in the middle of 1927. Getty and Naumov 1999, p. 588, found records that prove that the annual number of GPU, OGPU, and NKVD convictions from 1922 to 1926 were low: 6,003; 4,794; 12,425; 15,995; 17,804.

5 Applebaum 2003, pp. 20, 40, 50.

1 Murphy 2005, chapter 3.



کیفری استالینی در دهه‌ی ۱۹۳۰ شکل گرفت و استوار شد - دقیق‌تر بین سال‌های ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۱.^۱

امروز جالب‌ترین بخش پژوهش درباره‌ی دوران اولیه جامعه‌ی شوروی، مطالعه‌ی اقلیت‌های بومی است. تری مارتین (Terry Martin) این دید صریح را دارد: «اتحاد شوروی نخستین امپراتوری با تبعیض مثبت بود.^۲ دولت انقلابی جدید روسیه از نخستین دولت‌های چندقومی اروپایی بود که با موج فزاینده‌ی ملی‌گرایی رویارو بود و با رشد نظام‌مند آگاهی ملی اقلیت‌های قومی به آن واکنش نشان داد.»^۳ متاسفانه مارتین از باز نمودن تفاوت میان حمایت دولت اولیه‌ی شوروی از ملت‌های غیرروس و خط‌مشی‌های خشن‌تر ملی استالین خودداری می‌کند.

می‌دانیم که مدارای نسبی نپ در نخستین برنامه‌ی پنج ساله معکوس شد. در کارخانه‌ها دستمزدها نصف شد، درحالی‌که کارگران مجبور بودند ساعت‌های بسیار طولانی‌تری کار کنند، کمیته‌های کارخانه‌یی که پیش‌تر مدافع وضعیت کارگران بودند به ارگان‌های بهره‌وری مدیریت تبدیل شدند و مخالفت‌های آشکار با بی‌رحمی سرکوب می‌شد. عوامل دولتی کارگران را دستگیر می‌کردند و سلاح انتخابی استالینسم علیه کارگران، به گفته‌ی بسیار قدیمی داندل فیلترز (Donald Filtzer) تاریخ‌دان برجسته‌ی کارگران شوروی، استفاده‌ی استراتژیک از غذا بود تا آنان به زور به کارزارهای مختلف برای بالابردن بهره‌وری بپیوندند.^۴ به لطف تحقیق جفری رُزمن (Jeffery Rossman) از کارخانه‌ی نساجی ایوانف می‌دانیم که مقاومت‌هایی جدی در برابر حمله‌های دولتی به طبقه‌ی کارگر در آن‌جا وجود داشت اما این استثنا بود، نه هنجار.^۵ گزارش‌های فوق محرمانه‌ی گ.پ.ا که به تازگی چاپ شده، نشان می‌دهد که نفرت شعله‌ور اما بدون سازمان به خط‌مشی‌های سفت‌وسخت کارگری استالینی در سراسر روسیه طنین داشته است. پژوهش لین ویولا (Lynne Viola) در زمینه‌ی اشتراکی کردن نشانگر این است که وضعیت در خارج از شهرها وخیم‌تر بوده است. تنها در سال ۱۹۳۰، ۱۳۷۴۵ آشوب عمومی با مقاومت مسلحانه روی داد که طی آن دو و نیم میلیون روستایی با عوامل دولتی که برای سازمان‌دهی مزارع اشتراکی گسیل می‌شدند به‌شدت برخورد کردند.^۶

پس اگر از طریق بایگانی‌ها و منابعی که مدت‌ها پیش در دسترس بوده‌اند نگاهی به اسناد بیندازیم، در خواهیم یافت که تفاوتی فاحش میان داده‌ها و سمت و سوی که تاریخ‌دانان ما را به آن می‌کشاند وجود دارد. **چه باید کرد؟** بیانیه‌ی غیردمکراتیک سازمانی سلسله‌مراتبی نبود بلکه سندی بود در دفاع از آزادی سیاسی و روش

1 Khlevniuk 2004, p. 1.

۲. یعنی تبعیض به نفع کسانی که مورد تبعیض قرار می‌گیرند - م.

3 Martin, p. 1.

4 Filtzer 1988.

5 Rossman 2005.

6 Viola 1996, p. 140.

عملی دست‌یابی به آن. بلشویک‌ها قدرت را غصب نکردند بلکه رهبر قیام توده‌یی بودند که حامی قدرت شورایی بود. جنگ داخلی ساخته‌ی بلشویک‌ها نبود بلکه ادامه‌ی نبرد طبقاتی ۱۹۱۷ بود و به دلیل دخالت قدرت‌های غربی شدت یافت. به‌رغم تخریب محض هفت سال جنگ و جنگ داخلی، شهروندان شوروی می‌توانستند آزادانه رژیم را نقد کنند، حق انجام فرایض مذهبی‌شان را داشتند، کارگران هم‌چنان کنترل کارخانه‌ها را در دست داشتند، هفت‌صد هزار زن در جنبش زنان پرولتری شرکت داشتند، رژیم سیاست‌های مطلوب برای اقلیت‌های ملی داشت، و مهم‌تر از همه کسی کاری به کار دهقانان نداشت. همه‌ی این‌ها در جریان نخستین برنامه‌ی پنج ساله که فشار و سرکوب در تمام جنبه‌های زندگی روسیه جای مدارا و ترغیب را گرفت، تغییر کرد.



بسیاری از تاریخ‌دانان بیش‌تر این موارد را می‌دانند اما هم‌چنان به دلایل ایدئولوژیک اصرار به مقاومتی خشک در برابر این نتیجه‌گیری دارند که جامعه‌ی اولیه‌ی شوروی اساساً با دوره‌ی استالینی متفاوت بود. برای نمونه کتاب درسی تازه انتشار یافته‌ی دانشگاه جرج تاون، **تاریخ روسیه** استدلال می‌کند: «از لحاظ شکوفایی فرهنگی، اختلاف فاحشی میان دوره‌ی نپ و دو و نیم دهه‌ی غرقه‌به‌خون استالین وجود داشت... وحشت‌هایی که ایجاد شده بود - دادگاه‌های نمایشی، اردوگاه‌ها، اعدام بی‌گناهان - هم‌چنان ادامه داشت. ساختار شورایی با حکم‌رانی حزب و ایدئولوژی که پیش از استالین به خوبی بنیاد نهاده شده بود به قدرت غایی‌اش رسید و ایدئولوژی در انتظار اشتراکی کردن و تحقق کامل سوسیالیسم و کمونیسم بود.»^۷

این نکته که تاریخ‌دانان غربی بار دیگر تلاش می‌کنند سال ۱۹۱۷ را به استالینسم پیوند دهند، نباید ما را شوکه کند. قرائت گزینشی و ایدئولوژیکی از دوره‌ی انقلاب، تصادفی نیست. اما تغییر جهت تاریخ‌شناسی به راست، بدون ضعف نسبی چپ که از چالش پرهیز می‌کند پدید نمی‌آید. به گمان من کناره‌جویی ما از جریان مسلط بحث تا حدی خطای خود

7 Evtuhov, Goldfrank, Hughes, Stites 2006, p. 645.

Hobsbawm, Eric 1997, 'Can We Write the History of the Russian Revolution?' in *On History*, New York: New Press.

Holquist, Peter 2002, *Making War, Forging Revolution: Russia's Continuum of Crisis, 1914-1921*, Cambridge: Harvard University Press.

Lih, Lars 2006, *Lenin Rediscovered: What is to Be Done? in Context*, Leiden: Brill.

Kenez, Peter 'The Prosecution of Soviet History: A Critique of Richard Pipes' The Russian Revolution,' *The Russian Review*, 50, 3: 345-352.

Khlevniuk, Oleg 2004, *The History of the Gulag: From Collectivization to the Great Terror*, (New Haven: Yale University Press.

Koenker, Diane 2005, *Republic of Labor: Russian Printers and Soviet Socialism, 1918-1930*, Ithaca: Cornell University Press.

Koenker, Diane, 1994, 'Labor Relations in Socialist Russia: Class Values and Production Values in the Printers' Union, 1917-1921' in *Making Workers Soviet: Power, Class, and Identity*, edited by Lewis Seigelbaum and Ronald Suny, Ithaca: Cornell University Press.

Lincoln, Bruce 1989, *Red Victory: A History of the Russian Civil War*, New York: Da Capo.

Mandel, Ernest 1979, *Trotsky: A Study in the Dynamic of his Thought*, London, Schocken Books.

Mandel Ernest 1995, *Trotsky as Alternative*, London: Verso.

Mandel Ernest 1978, *From Stalinism to Eurocommunism, The Bitter Fruits of Socialism in One Country*, London: New Left Review.

Marot, John, 'Class Conflict, Political Competition and Social Transformation', *Revolutionary Russia*, 7, 2: 111-163.

Martin, Terry 2001, *The Affirmative Action Empire, Nations and Nationalism in the Soviet Union, 1923-1939*, Ithaca, Cornell University Press.

Murphy Murphy 2005, *Revolution and Counterrevolution, Class Struggle in a Moscow Metal Factory*, New York: Berghahn.

Novick, Peter 1988, *That Noble Dream: The "Objectivity Question" and the American Historical Profession*, Cambridge: Cambridge University Press.

Obshchestvo Memorial: Sistema ispravitel'no-trudovykh lageriev v SSSR, Spravochnik, 1998, Moscow.

Pipes, Richard 1990, *The Russian Revolution*, New York: Vintage.

Rabinowitch, Alexander 1976, *The Bolsheviks Come to Power: The Revolution of 1917 in Petrograd*, New York: Norton.

Radkey, Oliver 1964, *Hammer Under the Sickle*, New York: Columbia University Press.

Raleigh, Donald 2002, *Experiencing Russia's Civil War: Politics, Society, and Revolutionary Culture in Saratov, 1917-1922*, Princeton, 2002: Princeton University Press.

Reese, John 1997, *In Defense of October*, London, Bookmarks.

Rogovin Rogovin 1992, *Vlast' i oppozitsii*, Moscow: Terra.

Rossmann, Jeffrey 2005, *Worker Resistance Under Stalin: Class and Revolution on the Shop Floor*, Cambridge: Cambridge University Press.

Serge, Victor 1992, *Year One of the Russian Revolution*, London, Bookmarx.

Shearer, David 1996, in *Industry, State, and Society in Stalin's Russia, 1926-1934*, Ithaca: Cornell University Press.

Smith, S. A. 1983, *Red Petrograd: Revolution in the Factories 1917-1918*, Cambridge, Cambridge University Press.

Steinberg, Mark 2001, *Voices of Revolution, 1917*, New Haven: Yale University Press.

Trotsky, Leon 1932, *The History of the Russian Revolution*, Ann Arbor: University of Michigan Press.

Viola, Lynne 1996, *Peasant Rebels Under Stalin, Collectivization and the Culture of Peasant Resistance*, Oxford: Oxford University Press.

ماست. تعداد تاریخ‌دانان مارکسیست انقلاب روسیه اندک است. پیشنهاد می‌کنم که گام‌های اول برای سازمان‌دهی گروهی از تاریخ‌دانان مارکسیست درباره‌ی انقلاب روسیه برداشته شود تا نه تنها بحث درباره‌ی بخش‌های مورد منازعه‌ی انقلاب رشد کند بلکه زمینه‌ی رایج نیز به چالش کشیده شود. نسل جدیدی از فعالان سیاسی قطعاً پرسش‌هایی از انقلاب روسیه خواهند داشت. نمی‌توانیم این تاریخ را به ضدکمونیست‌ها واگذاریم. اما قرار هم نیست که از صفر شروع کنیم. ما بر شانه‌های سنتی غنی ایستاده‌ایم که به‌رغم شانزده سال دسترسی به بایگانی‌ها هم‌چنان با مطالعه‌های دانشگاهی هم‌تراز است. امیدوارم که انقلابی‌های ایرانی این سنت را مطالعه کنند، درباره‌ی موارد مطرح شده در این مقاله بحث کنند و در جدل پیش‌رو درباره‌ی ارتباط انقلاب روسیه با نبردهای امروز برای دنیایی عادلانه‌تر مشارکت جویند.

منابع:

Applebaum, Anne 2003 *Gulag: A History*, New York: Anchor.

Broué, Pierre, 2006, *The German Revolution, 1917-1923*, Chicago: Haymarket.

Cliff, Tony 1955, *Stalinist Russia. A Marxist Analysis*, London.

Cliff, Tony 1975, *Lenin: Building the Party*, London: Pluto.

Cliff, Tony 1976, *Lenin: All Power to the Soviets*, London: Pluto.

Cliff, Tony 1978, *Lenin: Revolution Besieged*, London: Pluto.

Cliff, Tony 1979, *Lenin: The Bolsheviks and the World Revolution*, London: Pluto.

Cliff, Tony 1989, *Trotsky: Towards October*, London: Bookmarks.

Cliff, Tony 1990, *Trotsky: The Sword of the Revolution*, London: Bookmarks.

Cliff, Tony 1991 *Trotsky: Fighting the Rising Stalinist Bureaucracy*, London: Bookmarks.

Cliff, Tony 1993, *Trotsky: The Darker the Night, the Brighter the Star*, London: Bookmarks.

Cohen, Stephen 1985, *Rethinking the Soviet Experience: Politics and History Since 1917*, Oxford: Oxford University Press.

Evtuhov, Catherine Goldfrank David, Hughes, Lindsey Stites Richard 2006, *A History of Russia: Peoples, Legends, Events, Forces*, Boston: Houghton Mifflin.

Figes, Orlando 1996, *A People's Tragedy, The Russian Revolution, 1891-1924*, Penguin.

Filtzer, Donald 1988, *Soviet Workers and Stalinist Industrialization*, London: Pluto.

Foglesong, David 1995, *America's Secret War Against Bolshevism, 1917-1920*, Chapel Hill: The University of North Carolina Press.

Foner, Philip 1967, *The Bolshevik Revolution: Its Impact on American Radicals, Liberals and Labor*, New York: International Publishers.

Getty, Arch and Naumov, Oleg 1999, *The Road to Terror*, New Haven: Yale University Press.

Gusev, K. V. 1975, *Partiia eserov*, Moscow.

Hobsbawm, Eric 1962, *The Age of Revolution, 1789-1848*, New York: Mentor.

Hobsbawm, Eric 1975, *The Age of Capital, 1848-1875*, New York: Encore Editions.

Hobsbawm, Eric 1987, *The Age of Empire 1975-1914*, New York: Guild Publishing.

